

Fundamentals of the Exclusionary Rule in the Iranian and American Law

**Amir-Hussein
Rahgosha***

Faculty member of Law Department, Shiraz Branch,
Islamic Azad University, Shiraz, Iran.

Yousef Niknam

PhD Student, Department of Criminal Law and
Criminology, Shiraz Branch, Islamic Azad University,
Shiraz, Iran.

Mehdi Hooshyar

Faculty member of Law Department, Shiraz Branch,
Islamic Azad University, Shiraz, Iran.

Abstract


Exclusionary rule has been accepted in different legal systems and has not been clearly accepted in Iranian legal system. this rule can be justified both on the basis of individualism thinking and in the idea of collectivism. In the first approach, the goal is to further protect the accused and guarantee his human and individual rights, in the second approach, the goal is to improve the quality of the trial and the performance of the judicial system. Studies show that the dominant approach in Iranian law, as well as in many other individualistic legal systems, has been the reason for the exclusionary rule. the changes that have taken place in the legal system have caused the ideological foundations of this rule to change and society to thinking be in the center of attention rather than the individual, which in turn raises the status of the judiciary and, in other words, increases legitimacy. This study was conducted with a comparative study in the USA and Iranian legal system and the result is the confirmation of the rise of both legal systems to collectivist thinking as the basis for identifying exclusionary rule and attention to social feedback on the performance of the judiciary.


Keywords: Evidence, Individual Rights, Fair trial, Individualism, Collectivism


* Corresponding Author: Dr.ragosha@yahoo.com

How to Cite.: Rahgosha, A ·Niknam, Y. & Hooshyar, M. (2022). Fundamentals of the Exclusionary Rule in the Iranian and American Law. *Journal of Criminal Law Research*, 10(38), 139-172. doi: 10.22054/JCLR.2021.59422.2295

مبانی قاعده «بطالان دلیل» در حقوق ایران و آمریکا

امیر حسین رهگشا*  * استادیار گروه حقوق، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران

یوسف نیکنام  دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران

مهدی هوشیار  استادیار گروه حقوق، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران

چکیده

قاعده بطلان دلیل یکی از قواعد مهم و تأثیرگذار در نظام دادرسی کیفری است که نقش عمده‌ای در تضمین حقوق دفاعی متهم ایفا می‌کند و در عین حال موجب فراهم آوردن زمینه‌های حمایتی بیشتر از حق‌های مربوط به دادرسی در تحقیقات مقدماتی می‌شود. این قاعده در نظام‌های مختلف حقوقی پذیرفته شده و در نظام حقوقی ایران به روشنی مورد پذیرش قرار نگرفته است. این قاعده، هم بر پایه تفکر فردگرایی و هم در پرتو اندیشه جمع‌گرایی توجیه‌پذیر است. از دیدگاه نخست، هدف حمایت بیشتر از فرد متهم و تضمین حق‌های بشری و فردی اوست، اما در نگاه دوم، هدف بهبود کیفیت دادرسی و عملکرد دستگاه قضا و نظام قضائی است. مطالعات نشان می‌دهند که نگاه غالب در حقوق ایران و نیز بسیاری از نظام‌های حقوقی دیگر نگاه فردگرایانه به قاعده بطلان دلیل بوده است. اما تحولاتی که در نظام‌های حقوقی رخ داده باعث شده است که مبانی فکری این قاعده تغییر کند و بیش از آنکه به فرد توجه شود، جامعه در مرکز توجه قرار گیرد. این امر خود به ارتقاء منزلت و شأن دستگاه قضائی و به عبارتی افزایش مشروعیت آن در نگاه مردم نیز کمک می‌کند. این بررسی با مطالعه‌ای تطبیقی در دو نظام حقوقی ایالات متحده و ایران صورت گرفته و نتیجه آن تأیید خیزش هر دو نظام حقوقی به سمت اندیشه جمع‌گرایانه به عنوان اساس و مبانی قاعده بطلان دلیل و همچنین توجه و تأکید بر بازخوردهای اجتماعی عملکرد دستگاه قضائی است.

واژگان کلیدی: دلیل، حق‌های فردی، دادرسی عادلانه، فردگرایی، جمع‌گرایی.

مقدمه

اعمال هر قاعده‌ای متأثر از مبانی و اصولی است که دولت‌ها بر پایه آن، سازمان‌دهی خاصی را برنامه‌ریزی می‌کنند. اصولاً راهبرد دولت‌ها در این خصوص مبتنی بر نظریه‌ای است که حاکم بر نظام آن کشور است. بر همین اساس است که هر اجتماع به فراخور مبانی و هنجارهای خود برای تعیین ساختار دلیل معیارهایی دارد و خط‌مشی مشخص و منسجمی را در دادرسی کیفری خود ترسیم می‌نماید (بابائی، ۱۳۸۷: ۶۰). ساختار و سازمان‌دهی دادرسی کیفری، محصول امور تصادفی نبوده و به طور اساسی متأثر از مبانی فکری و گرایش‌های مکاتب مختلف در نظام قضایی آن جامعه است (خالقی، ۱۳۹۷: ۲۲). هرگاه حقوق و آزادی‌های اساسی مورد تهدید واقع می‌شوند، دولت ناگزیر است اصول و ضوابطی را ملاک عمل قرار دهد که در حد امکان از تضییع حقوق و آزادی‌های مزبور بکاهد. یک نظام قانونی به یک ضابطه بیشتر گرایش دارد و هم‌زمان ممکن است از ضابطه‌های دیگر بهره‌گیرد. به همین دلیل است که رویکردهای مختلفی در نظام دادرسی کیفری ذیل مکاتب تفتیشی و اتهامی و مختلط شکل گرفته است (ساقیان، ۱۳۹۳: ۱۱۴).

بررسی و مطالعه ساختار و مبانی هر قاعده حقوقی موجب شناخت جامع آن قاعده و هویدا شدن ارزش واقعی آن در یک نظام حقوقی می‌گردد (قماشی، ۱۳۸۹: ۱۴۸). قاعده بطلان دلیل^۱ یکی از مهم‌ترین اصول و قواعد دادرسی کیفری است که به جرأت می‌توان گفت هیچ قاعده دیگری در حوزه دلیل به این اندازه بر فرآیند کیفری تأثیر نمی‌گذارد (دل کارمن، ۲۰۰۷: ۱۰۳). این قاعده، همانند بسیاری از قواعد حقوقی دیگر، هم از لحاظ عملی و هم از لحاظ فکری و فلسفی، دگرگون شده و در پرتو نظام حقوق بشر ارتقا پیدا کرده است (تورنر و ویگند، ۲۰۱۹: ۲۵۵). افزون بر این، با انعکاس آن در اسناد بین‌المللی به عنوان یک قاعده بین‌المللی (جهانی) شناخته می‌شود.

-
1. Exclusionary Rule.
 2. Del Carmen.
 3. Turner and Weigend.

از آنجا که بطلان واکنش مؤثر در مقابل عدم رعایت اقدامات غیرقانونی مجریان نظام عدالت کیفری و تصمیمات قضائی ناقض حقوق و قوانین موجد حق است (تدین، ۱۳۸۷: ۷۷)، آثار پدیدآمده از اعمال چنین قاعده‌ای رنگ و بوی متفاوتی به خود گرفته و ضرورت ارزیابی تبعات آن از اهمیت خاصی برخوردار است. بی‌گمان، هدف تمام قواعد حقوقی، تأمین آسایش و نظم عمومی و اجرای عدالت است (کاتوزیان، ۱۳۸۲: ۳۵). قاعده بطلان دلیل هم از اهداف کلی قواعد حقوقی دور نیست (ساقیان، ۱۳۹۳: ۱۲۴). در این راستا، این مقاله در پی پاسخگویی به این پرسش است: مبانی قاعده بطلان دلیل چیست؟ در پاسخ، فرضیه قابل طرح از این قرار است: قاعده بطلان دلیل، هم بر پایه اندیشه فردگرایی قابل توجیه است و هم بر مبنای اندیشه جمع‌گرایی می‌توان آن را استوار ساخت. بدین معنا که در وضع و اجرای این قاعده، هم تأمین حقوق و آزادی‌های فردی شهروندان و هم رعایت مصالح و منافع عمومی و به طور خاص «ارتقاء منزلت نظام دادگستری» به صورت متوازن مورد توجه است.

از این رو، مطالب مورد نظر در سه بند آورده می‌شوند: فردگرایی و بطلان دلیل، جمع‌گرایی و بطلان دلیل، و ارتقاء منزلت دادگستری و بطلان دلیل. شایان ذکر است که به منظور بهره‌گیری از ادبیات خارجی در این زمینه، موضوعات یادشده به صورت تطبیقی در حقوق ایران و آمریکا بررسی خواهند شد.

۱. فردگرایی و بطلان دلیل

بر پایه این ایده گروه بزرگی از دانشمندان هدف غایی حقوق را حمایت از فرد می‌دانند (کاتوزیان، ۱۳۸۲: ۳۵). رویکرد فردگرایانه به قاعده بطلان دلیل نیز حاکی از آن است که هدف و مقصود قاعده بطلان دلیل چیزی جز تأمین آزادی فردی و احترام به شخصیت و حقوق طبیعی او نیست (آلشولر، ۲۰۰۸^۱: ۱۳۷۴). طبق این نظریه، از آنجایی که اجتماع بشری چیزی جز مجموعه انسانی نیست و همانا انسان است که نقش اساسی را در جامعه ایفاء می‌نماید. بر این اساس، بایستی به حقوق فردی وی توجه ویژه‌ای شود. اگرچه نقش انسان

1. Alschuler.

در جامعه متضمن یک سری حقوق و تکالیفی است که لازم است به عنوان جزئی از اجتماع، وظایف کلی و عمومی را عهده‌دار شود، آنچه هدف اصلی قواعد را تشکیل می‌دهد حمایت از منافع فرد انسانی است و اجتماع وسیله‌ای است که با استفاده از آن، شخص می‌تواند حقوق خود را اجراء کند. بنابراین، آنچه در نظام ادله در دادرسی کیفری ممکن است در معرض بطلان قرار گیرد مصلحت اشخاص است و اگر مخالفتی با قواعد مربوط به مصلحت اشخاص وجود داشته باشد، موجب بطلان تصمیمات می‌گردد. البته بطلان در صورتی مورد پذیرش واقع می‌شود که در مخالفت با قاعده‌ای اساسی و جوهری صورت گیرد. بنابراین، تشکیل جامعه به خاطر حمایت از حقوق و آزادی‌های فردی است و در صورت نقض این حقوق، اقدامات صورت گرفته فاقد اعتبار است (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۴۴۳).

مداخله کیفری از یک سو موجب تحدید حقوق انسانی است و از سوی دیگر، برای اجرای قواعد تحدیدکننده، باید نظام ادله اثبات را ایجاد کرد. اما این نظام ادله نمی‌تواند بدون توجه به حوزه انسان‌شناسی به وضع قاعده پردازد (حق‌پرست و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۳۷). پس وظیفه حقوق، احترام به حقوق فردی اشخاص در دادرسی است و باید ترتیبی اتخاذ نماید که در فرایند دادرسی کیفری، حقوق انسانی نقض نگردیده و خدش‌های به آن وارد نشود (مک‌براید، ۲۰۱۸: ۹) و به همین دلیل قاعده بطلان دلیل در جهت حفظ چنین حق فردی ایجاد گردیده و در حقیقت نوعی جبران خسارت وارده بر متهم و حمایت از او تلقی می‌شود (تدین، ۱۳۸۷: ۷۸). شایان ذکر است که این دیدگاه را می‌توان در آثار برخی اندیشمندان قرن نوزدهم نظیر کلسن، مونز و فردروس مشاهده کرد. به زعم آنان هدف اساسی تمام قواعد حقوقی اعم از داخلی و بین‌المللی، حمایت از فرد و تأمین سعادت انبای بشر است (ضیائی بیگدلی، ۱۳۹۱: ۷۸).

بر اساس این رویکرد، حقوق متهم در اثر نقض مقررات اساسی تضییع شده و وظیفه دادگاه است که از او در برابر هرگونه پیامدهای زیان‌باری که ممکن است در اثر پذیرش ادله به وی وارد شود حمایت کند. این قاعده به عنوان ابزاری برای جبران خسارت ناشی از

اقدامات غیرقانونی پلیس است (چوو،^۱ ۱۹۸۹: ۲۶۸). برای فردی که در معرض اتهام و تحقیقات پلیس قرار می‌گیرد، حقی وجود دارد که بتواند در دادگاهی مستقل و بی‌طرف از خود دفاع کند (گلگس و ریچارد،^۲ ۲۰۱۹: ۵).

دادرسی منصفانه حقی برای شهروندان است که از اصل برابری سلاح‌ها برخوردار شوند و حقوق فردی متهم در یک دادرسی ترافعی تضمین گردد. قوانین داخلی اعم از قانون اساسی و قوانین عادی و همچنین اسناد بین‌المللی متعدد نظیر اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و اسناد منطقه‌ای نظیر کنوانسیون اروپایی حقوق بشر به طور فراگیری اقدام به شناسایی این حق به عنوان یک حق فردی برای متهم کرده‌اند. چون اصل برابری و تساوی در برابر قانون و منع تبعیض، از اصل برابری در مقابل دادگاه نشأت می‌گیرد، بنابراین مفهوم آن به معنی داشتن فرصت‌های برابر برای دفاع از خود است که خود بخشی از اصل دادرسی منصفانه است (دیجک و فون هوف،^۳ ۱۹۹۸: ۴۳۰). قاعده بطلان دلیل در راستای تضمین حق متهم در برابر مجریان دستگاه عدالت کیفری است که بهره‌مند از امکانات کامل و نیروی متخصص هستند و در حقیقت هرگونه اقدامی که اصل برابری سلاح‌ها را نقض نماید و یا اخذ دلیل تحت شکنجه و آزار روحی و جسمی واقع شود به نحوی که خللی به حقوق دفاعی متهم وارد نماید، این وضعیت سلب حقوق فردی وی تلقی می‌شود. ضرورت توجه به این مهم در دادرسی‌های کیفری از این جهت بیشتر می‌شود که پای جان یا آزادی متهم در میان است (هاریس،^۴ ۱۹۶۷: ۳۷۱). در ادامه بحث، انعکاس این رویکرد را در حقوق آمریکا و ایران بطور جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱-۱. فردگرایی و بطلان دلیل در حقوق آمریکا

قاعده بطلان دلیل در حقوق آمریکا، به این شکل است که هرگونه دلیلی که در پی نقض تضمینات و حمایت‌های قانونی اصلاحیه چهارم قانون اساسی تحصیل شده باشد، به منظور

1. Choo.
2. Gless and Richter.
3. Dijk and Van hoof.
4. Harris.

اثبات جرم پذیرفته نخواهد شد؛ این اصلاحیه مأموران پلیس را از تحقیق و بازداشت‌های غیرموجه منع می‌نماید (فردیکو^۱ و دیگران، ۲۰۰۹: ۱۲۵). با توجه به سابقه این قاعده در حقوق آمریکا دلایلی که به وسیله پلیس علیه متهم بدون در نظر گرفتن مقررات اصلاحیه چهارم قانون اساسی به دست می‌آیند استنادناپذیر هستند. بدین معنی که محاکم کیفری نمی‌توانند به عنوان دلیل، نقض اصلاحیه قانون اساسی را بپذیرند، زیرا دلیل مزبور بر اساس بازرسی و تفتیش غیرمعقول به دست آمده است. «تصمیمات دیوان عالی ایالات متحده آمریکا، قاعده بطلان یا رد دلیل را تنها نسبت به اصلاحیه چهارم که همان ضوابط مربوط به رعایت مقررات تفتیش و بازرسی و توقیف و دستگیری است، قابل اجراء دانسته است» (موذن‌زادگان و سهیل‌مقدم، ۱۳۹۵: ۲۴۸).

قبل از اصلاحیه قانون اساسی دادگاه‌ها ملزم به استفاده از این قاعده نبودند و چنانچه با روش‌های غیرقانونی کسب دلیل مواجه می‌شدند، می‌توانستند به واکنش‌های مدنی و کیفری و اعمال مقررات تنبیهی و انضباطی متوسل شوند. تصویب اصلاحیه چهارم قانون اساسی مصوب ۱۷۹۱، موجب شد که دادگاه‌ها در مقابل مجریان دستگاه عدالت کیفری تضمین مناسبی را برای حمایت از حقوق افراد به کارگیرند. به موجب این اصلاحیه: «حق امنیت جان، مسکن، اوراق و اسناد و (مصونیت) دارایی‌های مردم در برابر تفتیش و توقیف غیرموجه تضمین می‌شود و هیچ‌گونه حکم بازداشت اشخاص یا توقیف اموال صادر نمی‌شود، مگر بر پایه یک دلیل موجه با سوگند یا اعلام رسمی؛ محل و مورد تفتیش و اشخاص یا اموالی که باید بازداشت شود، دقیقاً باید مشخص شوند» (موذن‌زادگان و سهیل‌مقدم، ۱۳۹۵: ۲۴۸). البته باید توجه داشت که رویه قضایی در این کشور پیش از اصلاحیه چهارم، قاعده بطلان را مورد پذیرش قرار داد و سپس صورت قانونی پیدا کرد. بدیهی است علت آن فقدان راهکار مناسب در مواجهه شدن با اقدامات قانونی پلیس و مجریان دستگاه عدالت کیفری بوده است. در ادامه به پاره‌ای از آرای قضایی در این زمینه اشاره خواهیم کرد.

1. Ferdico.

برای اولین بار در پرونده‌ای تحت عنوان بوید علیه ایالات متحده در سال ۱۸۸۶ رد پای این قاعده دیده می‌شود. در این پرونده خواننده دعوا به رغم عدم تمایل خود، مجبور به امضاء اسناد تجاری علیه خود شده بود. دادگاه در رأی خود اظهار داشت، چون حق خواننده در مورد ممنوعیت خود اقراری نقض شده سند مذکور فاقد اعتبار و ارزش است.^۱ با این حال، می‌توان گفت دادگاه‌های آمریکا در سال ۱۹۱۴ این قاعده را رسماً پذیرفتند. در پرونده ویکز علیه ایالات متحده این قاعده به عنوان ابزاری مؤثر در بازداشتن پلیس از انجام اقدامات غیرقانونی بکار گرفته شد.^۲ بررسی این دو پرونده نشان می‌دهد آنچه اساس توجّه به قاعده ابطال دلیل بوده توجّه به حقوق فردی شهروندان است.

دامنه اجرایی این قاعده، در ابتدا حقوق مندرج در اصلاحیه چهارم قانون اساسی را دربر می‌گرفت ولی به تدریج در مورد تضمین‌های پیش‌بینی شده در اصلاحیه‌های پنجم و ششم قانون اساسی نیز بکار گرفته شد و همچنین مفاد آن نه تنها در سطح فدرال بلکه برای ایالات آمریکا نیز الزام به تبعیت ایجاد می‌کند (کوشکی و سهیل مقدم، ۱۳۹۴: ۱۰۶). بنابراین، می‌بینیم که اخیراً در یک پرونده^۳ بر اساس هشدارهای قاعده میراندا دادگاه بر مبنای ممنوعیت خود اقراری، عمل پلیس را که بدون مطلع ساختن متهم از حقوق قانونی خود، اقدام به بازجویی از او کرده بود، ناقض اصلاحیه پنجم قانون اساسی شناخت و اقرار متهم را معتبر ندانست (گریول، ۲۰۰۵: ۷۲۶).

اگرچه با گذشت زمان اجرای قاعده مخالفینی را با خود به همراه داشته است، موافقان اجرای آن در توجیه نظریه خود بیان می‌کنند که قانون اساسی حقوق و آزادی‌های عمومی افراد را مورد حمایت قرار داده و بنابراین چنانچه پلیس در گردآوری ادله کیفری حقوق

1. Boyd v. United States, U.S. Supreme Court, 1886, Available at: <https://supreme.justia.com/cases/federal/us/116/616/>.

2. Weeks v. United States, Supreme Court of United States, 1914: 391-392, Available at: https://scholar.google.com/scholar_case?case=8676110639881267815&hl=en&as_sdt=6&as_vis=1&oi=scholar.

3. United States v. Patane, Supreme Court of the United States, 2004, Available at: <https://www.courtlistener.com/opinion/137003/united-states-v-patane/>.

4. Grewell.

افراد را نادیده بگیرد، در واقع قانون اساسی را نقض کرده و بایستی به هر صورت جلوی این عمل غیرقانونی گرفته شود. طرفداران آزادی‌های مدنی و حقوق شهروندی معتقدند که از جمله حریم خصوصی افراد با این قاعده حفظ می‌شود و جلوی سوءاستفاده احتمالی پلیس گرفته خواهد شد و اگر برخی از مجرمان از اجرای عدالت فرار نمایند، این هزینه‌ای است که برای آزادی بایستی پرداخته شود (کوشکی و سهیل مقدم، ۱۳۹۴: ۱۰۵).

۲-۱. فردگرایی و بطلان دلیل در حقوق ایران

در نظام دادرسی کیفری ایران به صورت صریح مقررۀ خاصی راجع به قاعده بطلان دلیل وجود ندارد، اما از همان آغاز قانونگذاری با اقتباس از نظام کیفری فرانسه به صورت پراکنده بر بی‌اعتباری و مردود بودن پاره‌ای از ادله تأکید شده است. بنابراین نمی‌توان گفت نظام عدالت کیفری ایران با این قاعده بیگانه است. در قانون اصول محاکمات جزائی که در سال ۱۲۹۰ به تصویب رسیده بود، این قاعده به صورتی مبتنی بر رویکرد فردگرایانه مورد توجه بوده است. برای نمونه، ماده ۱۵۰ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۲۹۰: «در اوراق استنطاقیه نوشتن بین السطور و تراشیدن کلمات به کلی ممنوع است، اگر یک یا چند کلمه اضافه نوشته شده باید به روی آن خطی نازک کشیده شود و مستطقی و منشی و شخصی که طرف استنطاق است آن را قید و امضا نمایند و همچنین اگر یک یا چند کلمه از قلم افتد و در حاشیه نوشته شود باید اشخاص مذکور زیر آن را امضا کنند و هر گاه این ترتیب را مجری ندارند کلمات مزبوره از درجه اعتبار ساقط است». همانطور که می‌بینیم اوراق و نوشته‌های مخدوش غیرقابل استناد و باطل هستند و دادگاه باید در تصمیم‌گیری خود بطلان آنها را اعلام نماید. مفاد این ماده به ترتیب در مواد ۱۵۸ و ۱۱۵ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۷۸ و ۱۳۹۲ تکرار شده است.

افزون بر این، در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و قوانین عادی جلوه‌هایی از حمایت فردی را در حوزه دلیل می‌توان یافت. رویکرد قانونگذار در مواردی که به آنها اشاره خواهد شد کاملاً مبتنی بر فردگرایی است. از جمله در اصل سی‌وهشتم قانون اساسی به بطلان دلیل تحصیل‌شده از طریق غیرقانونی تصریح گردیده است (تدین، ۱۳۸۷: ۸۰). در

این اصل آمده است که «هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است، اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است». همچنین بند ۹ ماده واحده قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی نیز این گونه ادله را فاقد حجیت شرعی و قانونی خوانده است. در این بند چنین مقرر شده است: «هرگونه شکنجه متهم به منظور اخذ اقرار و یا اجبار او به امور دیگر ممنوع بوده و اقرارهای اخذشده به این وسیله حجیت شرعی و قانونی نخواهد داشت.»

علاوه بر اینها، ماده ۵۸۲ قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۵ به طور ضمنی بر بطلان اقدامات مأموران دولتی در مقام تحصیل ادله دلالت دارد. به موجب این ماده: «هر یک از مستخدمین و مأمورین دولتی، مراسلات یا مخابرات یا مکالمات تلفنی اشخاص را در غیر مواردی که قانون اجازه داده حسب مورد مفتوح یا توقیف یا معدوم یا بازرسی یا ضبط یا استراق سمع نماید یا بدون اجازه صاحبان آنها مطالب آنها را افشاء نماید به حبس از یک سال تا سه سال و یا جزای نقدی از شش تا هیجده میلیون ریال محکوم خواهد شد.»

رویه قضایی نیز در برخی از آراء بر مشروع و قانونی بودن دلایل تأکید نموده و به صدور حکم محکومیت بر مبنای ادله اثبات دعوی مناسب که از طریق قانونی فراهم و تحصیل شده باشند صحه می‌گذارد (بازگیر، ۱۳۸۰: ۱۰۲). همچنین، علیرغم استقبال آیین دادرسی کیفری از شیوه‌های علمی که دستیابی به حقیقت را تسهیل می‌نمایند، استفاده از ابزارهای علمی که به کرامت انسان و منزلت دادگستری لطمه می‌زند، همچون هیپنوتیزم، دروغ‌سنج، مواد مخدر و به طور کلی هر شیوه علمی که بر اراده و روان انسان تأثیرگذار باشد، ممنوع و فاقد وجاهت قانونی است (فرخنده، ۱۳۸۵: ۴۹). شخص هیپنوتیزم‌شده اراده‌ای از خود ندارد. همچنین استفاده از دستگاه دروغ‌سنج که به نوعی سرقت در فضای درونی وجود شخص متهم محسوب می‌شود، همواره با تردید و انتقاد علمای حقوق کیفری مواجه بوده است (پورزندمقدم، ۱۳۷۹: ۴۸)؛ ضمن اینکه از لحاظ علمی هنوز قابلیت آن به اثبات نرسیده است (گلدوست جویباری و فرهمندفر، ۱۳۹۶: ۲۰۹). در خصوص مواد مخدر نیز می‌توان گفت که اگرچه این مواد با سلب اراده اشخاص، قدرت دروغ‌گویی را از آنها می‌گیرد، استفاده از متهم به عنوان وسیله و حیوان آزمایشگاهی مغایر با کرامت انسانی است و محصول این گونه

آزمایش‌ها که از تداخل وجدان آگاه و ناخودآگاه متهم ناشی می‌شود، از دیدگاه علمی قابل اعتماد نیست (آشوری، ۱۳۸۹: ۲۲۵). بر این اساس می‌توان گفت که اگرچه اصل آزادی تحصیل دلیل، مبتنی بر قابلیت پذیرش و استفاده از هر نوع دلیل کمک‌کننده به کشف حقیقت است، منزلت دادگستری به عنوان یکی از پایه‌های اصل مشروعیت در تحصیل دلیل، استفاده از هر نوع دلیل و ابزاری را برنمی‌تابد و نتایج حاصل از تحصیل دلیل با توسل به فریب و حيله و یا ابزارهای علمی ناقض کرامت بشری را جهت صدور حکم عادلانه به مصلحت نمی‌داند.

با وجود این، نه تنها در قوانین و مقررات بلکه در رویه قضایی نیز قاعده بطلان دلیل به صورت درخور مورد توجه قرار نگرفته است. شاید علت آن باشد که در کشور ما، به ویژه در قلمرو حقوق کیفری، آن گونه که شایسته و بایسته است، به تقویت و غنای اندیشه‌ها و آموزه‌های حقوقی توجه نشده و اگر هم علمای حقوق در قالب کتاب و مقاله به اظهار نظر و نقد و بررسی قوانین و آرای محاکم پرداخته‌اند، چون با کم‌توجهی قانونگذار یا رویه قضایی مواجه شده‌اند، این اندیشه‌ها کمتر در عمل سنجیده شده و جنبه کاربردی و داخلی به خود نگرفته‌اند.

۲. جمع‌گرایی و بطلان دلیل

حفظ نظم و عدالت در روابط اجتماعی ایجاب می‌نماید قواعدی در اجتماع وضع گردد؛ در واقع، مقصود غایی قواعد حقوقی تأمین سعادت اجتماعی و ایجاد نظم در روابط و زندگی مشترک اشخاص است. نظر به اینکه افراد به طور اجتماعی زندگی می‌نمایند، حقوق برای تنظیم روابط اجتماعی به وجود آمده است. از منظر اجتماعی یک سلسله حقوق و تکالیفی برای افراد به وجود می‌آید به نحوی که حقوق افراد تا جایی محترم بوده که با منافع عمومی تعارض نداشته باشد. اصولاً جمع‌گرایی وضع اشخاص را به وسیله قوانین و عرف و عادت مشخص می‌نماید و این قواعد جنبه اجباری و امری دارند. اجتماعی زیستن موجب ایجاد سازمان‌ها و نهادهای حقوقی می‌گردد که فراتر از حقوق فردی و در جهت فکر عمومی و اهداف جمعی شکل می‌گیرد (قاضی، ۱۳۹۲: ۲۳ و ۲۶). پس دولت‌ها متکفل وضع قواعد

عمومی و موجب تحقّق بخشیدن به آرمان‌های عمومی و اخلاقی هستند. قواعد دادرسی کیفری نیز در جهت تحقّق حقوق عمومی و نظم بخشیدن به جامعه وضع گردیده‌اند و دولت‌ها در این جهت از یک سو باید به اجرای مقرّرات کیفری نظر داشته باشند و از سوی دیگر باید بکوشند محدودیتی بر قدرت و اقدامات مأمورین دولتی در مقام اجرای مقرّرات کیفری ایجاد کنند (ناجی، ۱۳۸۵: ۳۰). بنابراین، گنجاندن مقرّراتی در قانون اساسی و بازداشتن مجریان دستگاه عدالت کیفری از اعمال و رفتارهای خلاف قانون و الزام به حفظ شأن و امور قضایی و حفظ منطق یکپارچگی قضایی و توجّه به نقش و جایگاه فرد در اجتماع کلان محیطی از جمله مواردی است که توجیه‌کننده اهداف جمع‌گرایانه قاعده بطلان دلیل می‌گردد.

از جمله نتایج جمع‌گرایی، تضمین امنیت افراد در جامعه است. اصولاً در قوانین اساسی کشورها حقوق اساسی افراد جامعه یادآوری گردیده، به نحوی که به موجب آن حیثیت، جان، مال، ناموس، مسکن و دیگر حقوق انسانی مصون از تعرض اعلام می‌شود. تعرض به حقوق مزبور و یا محروم ساختن افراد جامعه از این حقوق ممنوع بوده و عدول از آنها صرفاً در موارد استثنایی و به موجب قانون ممکن است. با مراجعه به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز می‌توان مشاهده کرد که فصل سوم قانون مزبور به طور خاص اصول نوزدهم الی چهل و دوم تحت عنوان «حقوق ملت» به این گونه حق‌های فردی و جمعی افراد انسانی پرداخته است.

بی‌گمان، یکی از مهم‌ترین حقوق دفاعی هر متّهم در دادرسی کیفری، اصل برائت است. فلسفه وجودی این اصل نیز ریشه در تفکر جمع‌گرایانه دارد. مفهوم اصل برائت و آثار آن چنین اقتضایی را دارد و ضرورت توجّه به اعمال آن نیز بر اساس همین دیدگاه جمع‌گرایانه است (فیروزیان حاجی، ۱۳۹۷: ۱۶۶). در نظام ارزشیابی دلایل، مادام که دلایل از روش‌ها و ابزارهای غیرقانونی به دست آمده باشند، اعضای جامعه می‌توانند در پناه اصل برائت از امنیت روحی و روانی بهره‌مند باشند و دلایل غیرقانونی را فاقد ارزش اثباتی فرض کنند (شاملو، ۱۳۸۳: ۲۷۲؛ راسخ، ۱۳۹۳: ۱۹۷). اصل برائت چنین حکم می‌کند که اتّهام‌زننده بایستی دلایل قانونی داشته باشد که بتواند اتّهام انتسابی را اثبات کند و در واقع منع توسّل به روش‌های

غیرقانونی و مخفیانه جهت تحصیل دلیل از مهم‌ترین آثار اصل براءت است (سر مست بناب، ۱۳۸۷: ۳۴ - ۳۲).

از دیرباز اعتقاد بر این بوده که حکومت باید به دنبال خیر عمومی باشد و منفعت مردم را اولویت خود قرار دهد. اهمیت این مفهوم به حدی است که بسیاری از اندیشمندان، در تشریح ویژگی‌ها و مؤلفه‌های دولت مدرن، کارآمدی دولت را کاملاً مشروط به تحقق خیر عمومی^۱ دانسته‌اند و قایل به تقدّم رتبی منافع جمعی نسبت به منافع فردی بوده و حق‌های بشری را تابع اقتضائات مصلحت عمومی دانسته و در نتیجه رسالت حکومت را تضمین خیر عام و منافع جمعی می‌دانند (بیات کمیتکی و بالوی، ۱۳۹۴: ۱۴۹).

نگاهی به اصول قانون اساسی، اهمیت مصلحت جامعه و مصالح عمومی را روشن می‌نماید. آنچه در اصول ۲۸، ۴۰، ۶۷، ۱۱۲، ۱۶۴ و ۱۷۵ قانون اساسی آمده نشانگر مفهوم مصلحت و منفعت عمومی است (حاجزاده، ۱۳۹۳). می‌توان گفت تجلّی اندیشه «منفعت عمومی» در قانونگذاری اساسی ایران، آگاهانه، کاربردی و عقلانی است و این اوصاف در درجه نخست محصول غنای مبانی فقهی این قانونگذاری است و در درجه دوم نتیجه چالش‌های حکمرانی قبل از بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ است. اما در تقنین عادی، اندیشه منفعت عمومی همچنان اسیر چالش‌های قانونگذاری است و مقنن عادی جز اینکه منافع عمومی را مرزی برای مشروعیت قلمرو حقوق فردی به شمار آورد، یا برای ممانعت از ورود خسارت به منافع عمومی تدابیری اتخاذ کند، تلقی منسجم و کارآمدی از این مفهوم ندارد (منصوریان و شیبانی، ۱۳۹۵: ۱۳۹). مصلحت عمومی و منافع جامعه ایجاب می‌نماید که مرتکبان واقعی جرم شناخته شده و محکوم گردند. رسیدن به چنین اهدافی مستلزم رعایت نظم و قانونمداری و مصلحت‌اندیشی در دادرسی‌های کیفری است. اصولاً طبیعت دادرسی‌ها بیش از هر چیزی دستیابی به حقیقت است (مولودی و حمزه هویدا، ۱۳۹۱: ۷۴) و در واقع «دلیل در امور کیفری، به دنبال واقعیت و در جستجوی حقیقت مادی مطلق است» (تدین،

۱۳۸۸: ۸۴). مصلحت و منفعت عمومی جامعه وابسته به کشف حقیقت و تضمین حقوق افراد در دادرسی کیفری است (ناجی، ۱۳۸۵: ۴۲).

کاربرد قاعده بطلان دلیل، سبب کارآمد کردن هر چه بیشتر نظام عدالت کیفری می‌گردد که خود مصلحت و منفعت عمومی را به دنبال دارد. درست است که وقوع هر جرمی به نظم عمومی حاکم بر جامعه صدمه می‌زند، ولی در حوزه دلیل در دادرسی کیفری، نیازمند اعمال و اجرای قاعده‌ای هستیم که مصالح و منفعت عمومی را به بهترین نحو تضمین کند. در نتیجه اعمال چنین قاعده‌ای، امنیت جامعه و مردم بهتر فراهم خواهد شد. مصلحت جامعه و توسعه آن در این است که دستگاه عدالت کیفری مبتنی بر قواعد انسانی قرار گیرد که توازنی میان حفظ حقوق متهمان، بزه دیدگان و کلیه افراد جامعه باشد. نفع جامعه و مصلحت عمومی در آن است که منافع شهروندان، حتی مجرمین، رعایت گردد.

پس می‌توان گفت که منافع عمومی و مصلحت اجتماعی یکی از مهم‌ترین مبانی توجیه‌کننده قاعده بطلان دلیل در دادرسی کیفری است. در واقع امنیت قضایی که به مفهوم مصون بودن افراد جامعه از هرگونه تعرض، تجاوز، مداخله و تهدید نسبت به جان، مال، ناموس، آزادی، شرف، حیثیت، شغل و مسکن و به طور کلی همه حقوق قانونی و مشروع آنهاست، زمانی تحقق می‌یابد که زمینه‌های قانونی اثبات جرم تقویت یافته و نظام ادله بر پایه‌ای قانونمند مستقر شود و عواملی که موجب صدمات مالی، جانی، یا روحی و روانی افراد می‌شوند از بین رفته و محیطی امن و آرام به وجود آید تا عموم مردم بتوانند در آن از هر حیث آرامش پیدا کنند (طباطبائی مؤتمن، ۱۳۸۲: ۷۱). همانطور که در بند نخست آمد، در اینجا نیز موضوع را به طور جداگانه در حقوق آمریکا و ایران پی می‌گیریم.

۱-۲. جمع‌گرایی و بطلان دلیل در حقوق آمریکا

همانطور که اشاره شد، تصمیمات دیوان عالی ایالات متحده آمریکا، قاعده بطلان یا رد دلیل را تنها نسبت به اصلاحیه چهارم قانون اساسی که همان ضوابط مربوط به رعایت مقررات تفتیش و بازرسی و توقیف و دستگیری است قابل اجراء دانسته است. در اهمیت قاعده بطلان

دلیل، دو توجیه هنجاری^۱ و واقعی^۲ ذکر شده است. توجیه هنجاری در ارتباط با نتایج ناشی از رفتارهای غیرقانونی مأموران دولتی است و توجیه واقعی بر این پایه استوار است که ردّ دلیل تحصیل شده برخلاف قانون، منجر به کاهش عدم رعایت قواعد و مقررات مربوط به توقیف‌ها و تفتیش‌های غیرقانونی با توسّل به اثر بازدارندگی قاعده می‌گردد (اوکست،^۳ ۱۹۷۰: ۶۰۸). رویکرد اخیرالذکر قطعاً نگاهی جمع‌گرایانه داشته و جامعه را با این فلسفه جمعی روبرو می‌کند که «اگر یک اجتماع در پیکار برای یافتن حقیقت، خود حقیقت را سرکوب کند، آیا می‌توان چنین جامعه‌ای را یک جامعه سازمان‌یافته خواند؟» (بورگر،^۴ ۱۹۶۴: ۱۲). بنابراین، نتایج سوء ناشی از ادله غیرقانونی گریبان‌گیر جامعه می‌شود و قاعده بطلان دلیل از این جهت ضروری است که به حفظ ارزش‌های عمومی و اجتماعی و نه فردی و شخصی کمک نماید.

در یکی از آراء دیوان عالی ایالات متّحده چنین آمده است که «قاعده بطلان دلیل به عنوان یک وسیله جبران خسارت قضایی پیش‌بینی شده است تا نقض‌های احتمالی حقوق مذکور در اصلحیه چهارم را از طریق اثر بازدارندگی عمومی قاعده تضمین نماید» (دعوای مپ علیه اوهایو،^۵ ۱۹۶۱). این شکل از تعبیر دیوان بی‌گمان یک برداشت جمع‌گرایانه از قاعده است که دادگاه اجرای آن را در جهت تضمین بازدارندگی عمومی می‌داند.

نتایجی که از تحقیقات انجام‌شده نیز به دست می‌آید ضمن جالب توجه بودن، آثار جمع‌گرایانه اعمال قاعده را تقویت می‌کند. در یک بررسی نشان داده شده است که کسانی که از اعمال این قاعده خرسند هستند عقیده بر این داشته‌اند که اعمال قاعده بطلان دلیل موجب کاهش اقدامات غیرقانونی برای کسب دلیل می‌شود (آلشولر، ۲۰۰۸: ۱۳۷۱). این نتیجه بدون تردید یک نتیجه جمعی بوده و به هیچ وجه فردی نیست، چراکه به جای حمایت از حقوق بزه دیده به اصلاح کلّ نظام جمع‌آوری ادله می‌اندیشد. پیش‌تر گفته شد که در

1. Normative.

2. Factual.

3. Oakst.

4. Burger.

5. Mapp v. Ohio, 1961, Available at:

<https://supreme.justia.com/cases/federal/us/367/643/>.

نگاه فرد گرایانه، خود شخص متهم از اهمیت برخوردار است و هدف این رویکرد این است که شخص متهم در دستگاه عدالت کیفری و در هر یک از مراحل دادرسی مورد سوءاستفاده قرار نگیرد و حق‌های فردی او نقض نشوند. اما در دیدگاه جمع‌گرایانه با اعمال قاعده، کل فرآیند دادرسی اصلاح می‌شود و فرآیند تحصیل دلیل به طور کلی در روندی صحیح قرار می‌گیرد. در یک پژوهش میدانی که در ایالات کارولینای شمالی انجام شده است این رضایت توسط ۶۴ درصد از دادستان‌ها، ۶۲ درصد از وکلاء و ۷۸ درصد از قضات مورد تأیید و تصدیق واقع شده و آنان بر این نظر بوده‌اند که اعمال قاعده بطلان دلیل به نحو مؤثری موجب کاهش شمار اقدامات غیرقانونی برای تحصیل دلیل شده است (کاتز،^۱ ۱۹۶۶: ۱۳۴).

این نکته را نیز نباید از یاد برد که در اکثر موارد نفع شخصی در منفعت اجتماعی آمیخته می‌شود و هر دو به عنوان سلسله مراتبی از نظم اجتماعی در نظر گرفته می‌شوند که متضمن یک هدف و در راستای نظمی مشترک هستند. نمونه بارز چنین رویکردی را می‌توان در پرونده کارول علیه ایالات متحده مطروحه نزد دیوان عالی ایالات متحده مشاهده کرد. دادگاه در این پرونده چنین نظر داد که «اعمال اصلاحات چهارم قانون اساسی باید به نحوی تعبیر و تفسیر شود که شامل مواردی نیز گردد که به نظر برسد تحقیق و بازداشت غیرموجهی صورت گرفته و اعمال این قاعده باید به گونه‌ای باشد که هم از منافع عمومی محافظت کند و هم منافع و حقوق فردی شهروندان را مدنظر داشته باشد».^۲ مفاد این رأی نشان می‌دهد که تصمیمات دیوان عالی ایالات متحده آمریکا، قاعده بطلان دلیل را بدو تنها نسبت به اصلاحیه چهارم که همان ضوابط مربوط به رعایت مقررات تفتیش و بازرسی و توقیف و دستگیری است قابل اجراء دانسته است. اما تحولات بعدی در حقوق این کشور حاکی از آن است که هرچند در ابتدا در حوزه دلیل رویکرد رویه قضایی مبتنی بر حفظ و رعایت حقوق فردی بوده، تحت تأثیر دیدگاه‌های منتقدان به سوی حمایت‌های جمعی گام برداشته است (موذن‌زادگان و سهیل‌مقدم، ۱۳۹۵: ۲۴۸).

1. Katz.

2. Carroll v. United States, U.S. Supreme Court, 1925: para. 149, Available at: <https://supreme.justia.com/cases/federal/us/267/132/>.

۲-۲. جمع‌گرایی و بطلان دلیل در حقوق ایران

قانون اساسی جمهوری اسلامی در مقام شناسایی برخی حق‌های فردی برآمده و مطالعه این اصول نشان می‌دهد که قانونگذار اساسی به این حقوق نگاهی جمع‌گرایانه داشته که در قالب مفاهیمی چون مصلحت عمومی و منفعت عام جلوه‌گر می‌شود. اما قانونگذار عادی در خصوص تفکر جمع‌گرایانه به حقوق فردی و به ویژه حق‌های مربوط به دادرسی با چالش روبرو است (منصوریان و شیبانی، ۱۳۹۵: ۱۳۹). این چالش در حوزه قاعده بطلان دلیل دو چندان می‌شود. با این حال، از مفاد برخی مواد قانون آیین دادرسی کیفری که قاعده بطلان در آنها پیش‌بینی شده چنین برمی‌آید که مبنای قانونگذار در این موارد اندیشه جمع‌گرایی بوده و می‌توان نظاره‌گر مقصود قانونگذار به صورت تلویحی و تصریحی در اعمال این قاعده با هدفی جمع‌گرایانه بود.

برای نمونه، در ماده ۳۰ قانون آیین دادرسی کیفری مقرر شده است: «احراز عنوان ضابط دادگستری، علاوه بر وثاقت و مورد اعتماد بودن منوط به فراگیری مهارت‌های لازم با گذراندن دوره‌های آموزش زیر نظر مرجع قضائی مربوط و تحصیل کارت ویژه ضابطان دادگستری است. تحقیقات و اقدامات صورت گرفته از سوی اشخاص فاقد این کارت، ممنوع و از نظر قانونی بدون اعتبار است». این توجه و تأکید بر شرایط و صفات مورد نیاز ضابطان دادگستری نشان می‌دهد که قانونگذار بیش از آنکه دغدغه حفظ حق‌های مربوط به دادرسی یک فرد را داشته باشد، به دنبال تقویت و ارتقاء کیفیت نظام تحصیل ادله است.

یا در ماده ۳۶ قانون فوق‌الذکر در مورد اعتبارسنجی گزارش ضابطان چنین آمده است: «گزارش ضابطان در صورتی معتبر است که برخلاف اوضاع و احوال و قرائن مسلم قضیه نباشد و بر اساس ضوابط و مقررات قانونی تهیه و تنظیم شود». این ماده نیز حاکی از آن است که قانونگذار خواسته است کیفیت اخذ دلیل را افزایش بدهد و به ادله اعتبار و منزلت قابل اتکایی اعطا کند. همچنین قانونگذار در ماده ۶۳ قانون یادشده^۱ تخلف از اجرای وظایف و

۱. به موجب ماده یادشده: «تخلف از مقررات مواد (۳۰)، (۳۴)، (۳۵)، (۳۷)، (۳۸)، (۳۹)، (۴۰)، (۴۱)، (۴۲)، (۴۹)، (۵۱)، (۵۲)، (۵۳)، (۵۵)، (۵۹) و (۱۴۱) این قانون توسط ضابطان، موجب محکومیت به سه ماه تا یک سال انفصال از خدمات دولتی است».

نقض حقوق متهم را توسط ضابطان موجب مجازات دانسته است. البته در این ماده بیشتر رویکردی فردگرایانه منعکس شده است اما طبیعتاً نتیجه همین حمایت از فرد، به بهبودی عمل ضابطان خواهد انجامید که خود تفکری جمعی است.

یکی از مهم‌ترین مواردی که در آن تفکر جمع‌گرایانه نسبت به قاعده بطلان دلیل وجود دارد، ماده ۱۱۵ قانون مزبور است. وفق این ماده در صورت رعایت نکردن مقررات مربوط به مکتوب نمودن بازجویی و تحقیقات، تحقیقات انجام شده فاقد اعتبار است. این ماده نمونه بارز ایده تقویت نظام ادله است که یک تفکر جمعی و به دنبال حفظ خیر عام است. در همه این مواد می‌توان به روشنی مشاهده کرد که قصد قانونگذار از آوردن آن در قانون آیین دادرسی کیفری، ارتقاء و بهبود فرآیند تحصیل دلیل فارغ از حقوق فردی اشخاص بوده است که قطعاً در پی تحصیل این بهبود و تقویت در نظام ادله، حقوق فردی افراد نیز بالتبع دارای حمایت‌های بیشتر و مطمئن‌تری خواهد شد.

با وجود مقررات فوق باز هم به سختی می‌توان گفت نگاه قانونگذار ایرانی به قاعده بطلان دلیل یک نگاه صرفاً مبتنی بر تفکر جمع‌گرایانه بوده است. اگر هم چنین تفکری را بتوان از میان مواد استخراج کرد، باز هم به نظر می‌رسد رویکرد فردگرایانه آن قوی‌تر جلوه می‌کند. هر چند تردیدی وجود ندارد که در تحلیل نهایی هدف هر نظام عدالت کیفری و از جمله در ایران از اعمال این قاعده همان حفظ حقوق جمعی مجموعه ملت است نه یک فرد.

۳. ارتقاء منزلت دادگستری و بطلان دلیل

فرایند بکارگیری دلیل در دادرسی‌ها به دو بخش قابل تقسیم است: تحصیل دلیل و استناد به آن. در بخش نخست یکی از شیوه‌هایی که مورد نقد قرار گرفته تحصیل دلیل از طریق دام‌گستری است که از چالش‌های مهم دادرسی و نظام عدالت کیفری است. باور غالب این است که سلامت دادگستری و رعایت شأن و منزلت دستگاه قضایی مهم‌ترین عامل کارآیی آن به شمار می‌آید و شیوه تحصیل دلیل نباید به گونه‌ای باشد که این امر مهم را مخدوش نماید. از این دید، دلیلی که به شیوه نادرست تحصیل شده فاقد اعتبار و ارزش حقوقی و قضایی است، زیرا موجب تنزل شأن دادگستری و دستگاه قضایی خواهد شد. در این راستا،

«ارتقاء منزلت دادگستری» را می‌توان به عنوان یکی از مبانی بطلان دلیل به شمار آورد که در زمره مبانی جمع‌گرایی قرار می‌گیرد، اما به خاطر اهمیت آن بهتر است جداگانه بررسی شود. در این قسمت نیز مطالب مورد نظر در حقوق آمریکا و ایران را جداگانه می‌آوریم.

۳-۱. ارتقاء منزلت دادگستری و بطلان دلیل در حقوق آمریکا

در بعضی مواقع مجریان عدالت کیفری فرصت و شرایطی را برای مظنون و مجرم احتمالی فراهم می‌کنند که با ارتکاب جرم مواجه گردد و در حقیقت به دام قانون گرفتار شود و گاهی اوقات با توجه به اینکه اشخاص در گیر فعالیت‌های مجرمانه عمدتاً به غریبه‌ها مشکوک هستند، عمل مأموران چیزی بیش از رابطه ساده با شخص مورد نظر و درخواست ارتکاب جرم از اوست که این امر به نوعی با ارتباط نفوذی و مخبری شبیه می‌شود. پیچیدگی کشف جرم در برخی از جرایم باعث گشته است تا در این موارد مأموران کشف جرم از حالت انفعالی خارج شده و نقشی فعال به خود بگیرند. نقش فعال به این معنا که مأموران پلیس با لباس مبدل و طی یک صحنه‌سازی خود را منتفع از ارتکاب جرم نشان داده و برای مظنون به ارتکاب جرم فرصت ارتکاب را فراهم می‌آورند. این شیوه که از آن به «دام گستری» نیز تعبیر شده است، ترسیم و طرح جرم توسط مأمور و تدارک آن برای شخصی است که تنها به علت حيله، فریب و اغوای مأمور تمایل به ارتکاب آن پیدا کرده است (یزدیان جعفری، ۱۳۸۴: ۱۱۷).

حال باید پرسید که دلایل تحصیل شده از این طریق قابل پذیرش و مشروع هستند؟ و آیا پلیس و دستگاه قضایی حقّ توسّل به چنین اقداماتی را دارند؟ در صورت استفاده از چنین روشی آیا متهم این جرایم قابل مواخذه است؟ آیا می‌توان به مأموران اجازه داد برای کشف جرایم قبلی متهم، موجبات وقوع جرایم جدیدی را فراهم نمایند؟

پاسخ به سؤال مذکور به آسانی میسر نیست، زیرا در اینجا دو دسته منفعت در مقابل هم قرار می‌گیرند. منافع متهم و حقوق فردی وی در مقابل منافع اجتماعی و عمومی و مسلماً ترجیح یکی بر دیگری بسیار دشوار است. اگر اجازه توسّل به چنین اقداماتی به پلیس داده شود، حقوق متهمان به مخاطره می‌افتد و در غیر این صورت، پلیس قادر به ایفای نقش و

وظیفه خود در جهت حفظ منافع جامعه نخواهد بود. بر این اساس می‌بایست میان این دو دسته منافع تعادل و توازن ایجاد نمود.

به رغم اینکه در غالب کشورها و نظام‌های حقوقی رویکرد ثابت و صریحی در این رابطه وجود ندارد، اما به لحاظ تئوریک می‌توان گفت که از یک سو عنصر فریب تناقضی را در نظام کیفری ایجاد می‌کند که تنها با خارج نمودن متهم از فرایند کیفری قابل رفع است (آشورث،^۱ ۱۹۹۱: ۲۱۳)، زیرا توسل به چنین روش‌هایی با هدف اعمال ضمانت اجرای کیفری در تناقض است. توضیح اینکه اعمال ضمانت اجرای کیفری برای این منظور است که افراد را از درگیر شدن در رفتارهای مجرمانه باز دارد. بنابراین، نباید هدف مأموران اجرای قانون، تشویق افراد به مداخله در رفتارهای مجرمانه به منظور مجازات کردن آنها باشد. نمی‌توان هم به یک عمل فرمان داد و هم از آن بازداشت. به سبب وجود این تناقض مبنایی، دلیلی که توسط مأموران با روش فریب و نیرنگ حاصل شده باشد و جاهت قانونی ندارد و نمی‌تواند واجد ارزش اثباتی باشد. از دیگر سو، اتخاذ چنین رویکردی به نحو مطلق و خارج نمودن دلایلی که با توسل به این روش‌ها حاصل می‌شوند از عداد دلایل، دستگاه‌های کشف جرم را در انجام وظیفه خود عقیم خواهد ساخت. برای روشن تر شدن بحث، ابتدا باید اشاره کرد که تحریک به ارتکاب جرم معمولاً به دو صورت اتفاق می‌افتد: در حالت اول، شخص بر اثر تشویق و ترغیب به موضوع در دام مقامات عمومی می‌افتد؛ این مورد به خصوص در جرایم مواد مخدر و با انجام معاملات صوری اتفاق می‌افتد. حالت دوم، توسل به مأموران نفوذی و مخفی است. در واقع «مقامات عمومی با اقتباس از یک شخصیت مجازی و ایجاد تماس با شخص، بدون اطلاع وی، نسبت به جمع‌آوری دلایل جرم اقدام می‌نمایند» (قربانی، ۱۳۸۴: ۱۹۱).

در حقوق کیفری ایالات متحده آمریکا، تا قبل از سال ۱۹۳۲ دام‌گستری در دعاوی متعددی مطرح می‌شد و متهمین ادعای فریفته شدن توسط مأموران را می‌نمودند، ولی دادگاه‌ها به این دفاعیات ترتیب اثر نمی‌دادند و در سال ۱۹۳۲ نقطه عطف توجه به این

1. Ashworth.

موضوع بود به طوری که پرونده‌ای که به دعوی سورلز معروف گردید نخستین دعوی مربوط به دام‌گستری در وقوع جرم بود که دادگاه عالی آمریکا با استدلالی دقیق و منطقی، آن را موجب رفع مسئولیت کیفری متهم معرفی نمود. دادگاه عالی آمریکا در دعوی سورلز استدلال نمود که دولت مجاز نیست بلکه گناهکار است. قضات عامل اصلی وقوع جرم توسط سورلز را که از سوی مأمورین در لباس توریست تحریک شده بود تا مشروبات غیر قانونی تهیه نماید، تحریک مأموران قانون دانسته که بدون تحریک مأمورین هرگز مرتکب جرم نمی‌گردید (گراندر و آندرسون،^۱ ۲۰۱۵: ۱۶۰). به عبارت دیگر، دام‌گستری هنگامی واقع می‌شود که مأمورین فردی را که هیچ تمایلی به ارتکاب جرم نداشته به نحوی تحریک و ترغیب کنند که او قانون را نقض نماید (یزدیان جعفری، ۱۳۸۴: ۱۱۸).

در حقوق آمریکا استفاده از فریب و حيله و ابزارهای ناقض کرامت انسانی ممنوع است. ترس‌های عمومی ناشی از آنها و شک و گمان و ناامنی ایجادشده در پی آن، اطمینان و دلگرمی را از بین می‌برد، مهربانی بشر را می‌کشد و نفرت می‌پراکند. با ارتکاب اعمالی مانند مجرمان و اقدام به تحریک افراد توسط تعدادی پلیس، شهرت همه آنها کاهش می‌یابد. تخلف پلیس، خفت و اهانت به قانون را تقویت می‌کند. به گفته یکی از حقوقدانان، با توجه به اینکه تله‌گذاری زمان‌بر و پیچیده است، لذا پلیس در اکثر مواقع، زمانی اقدام به این کار خواهد کرد که به فردی مظنون شود. رویکرد پلیس در این موارد این است که چرا صبر نکنیم تا ظنمان به شک معقولی تبدیل شود و سپس فرد را دستگیر کنیم؟ چرا به واسطه یک ظن و گمان، خود را درگیر رفتار مجرمانه کرده و تکان دهنده‌تر از آن، این احتمال را پذیرا باشیم که موجب درگیری یک شهروند عادی در رفتار مجرمانه شویم؟ (هیدون،^۲ ۱۹۷۳: ۲۷۲). دادگاه‌های فدرال و بسیاری از دادگاه‌های ایالتی، فریب و تحریک افراد را بدون اینکه تمایل به ارتکاب جرم داشته باشند، صحیح ندانسته و آن را ممنوع می‌شمارند (کارلون،^۳ ۲۰۰۷: ۱۰۸۸).

1. Grand and Anderson.
2. Heydon.
3. Carlon.

یکی از موانع گسترش و رواج فرهنگ قانون‌پذیری در جامعه، قانون‌گریزی مسئولان و نهادهای حکومتی است. در یک جامعه ضابطه‌مند، مخاطبان قانون فقط مردم نیستند، بلکه رابطه فرد و قانون، یک بعد از جامعه ضابطه‌مند و به تعبیر بهتر، بعد کم‌اهمیت‌تر آن است. بعد اصلی چنین جامعه‌ای، قانون‌مداری و رعایت قانون توسط دولت، ارگان‌های دولتی، گروه‌های ذی‌نفوذ و به طور کلی حکومت است. حکومت مطلوب و ایده‌آل حکومتی نیست که فقط شهروندان آن مطیع محض قوانین باشند. اساساً اگر ارگان‌های حکومتی مقید به قانون نباشند، قانونمند کردن شهروندان غیرممکن خواهد بود (کاتوزیان، ۱۳۸۲: ۴۹).

۳-۲. ارتقاء منزلت دادگستری و بطلان دلیل در حقوق ایران

در حقوق کیفری ایران، حالت اول که از آن به «پنهان‌کاری موضوعی» تعبیر شده است (تدین، ۱۳۹۵: ۱۹۲)، در جرایم مختلفی از قبیل قاچاق مواد مخدر، رشا و ارتشاء، اخاذی، خرید اموال مسروقه پذیرفته شده است و منع قانونی در این زمینه وجود ندارد. کمیسیون حقوقی دادستانی کل کشور، در خصوص انجام معامله‌های صوری با قاچاقچیان مواد مخدر به منظور نفوذ و شناسایی عوامل اصلی باندهای قاچاق و در واقع تحصیل دلیل علیه آنها اظهار داشته است: «معامله صوری با قاچاقچیان با سابقه و کسانی که در امر قاچاق مواد مخدر فعالیت دارند و به طرق مختلف و با اعمال شگردهای مجرمانه از تعقیب مأمورین می‌گریزند، بلامانع است» (نظریه شماره ۸۰۷۸۶ مورخ ۱۳۸۰/۱۰/۱۱ کمیسیون حقوقی دادستانی کل کشور). در دستورالعمل معاملات صوری صادره از فرماندهی نیروی انتظامی، بر انجام معامله صوری با مجوز مرجع ذیصلاح قضایی تأکید شده است. به طور کلی می‌توان گفت که رویه قضایی ایران در برخی جرایم خاص، دام‌گستری و انجام معاملات صوری را پذیرفته است. در عین حال حمایت از حقوق فردی و ضرورت انسداد باب سوءاستفاده از سوی مأمورین در این خصوص ایجاب می‌نماید که قانونگذار با صراحت جرایم مهمی را که در آن می‌توان به دام‌گستری پرداخت از پیش معین نماید؛ همین مسئله در خصوص مأموران نفوذی و مخبران پلیس نیز صادق است.

باید توجه داشت که دادگستری و نهادهای مرتبط با آن همواره مأمونی برای اشخاص ستم‌دیده تلقی گشته و حسّی از اعتماد و اطمینان را در افراد ایجاد می‌نماید. تداوم چنین اعتماد و اطمینانی از سوی اشخاص به نظام عدالت کیفری مستلزم این است که دستگاه عدالت کیفری که هدف اساسی آن، کشف حقیقت و مبارزه مؤثر با بزهکاری است از هرگونه عملکرد بزهکارانه و رفتارهایی که منزلت این دستگاه را نزد مردم تنزل داده و از اعتماد مردم به آن می‌کاهد مصون باشد (مبتنی بر تفکر جمع‌گرایی) و حقوق افراد را نیز در تحقیقات رعایت کند (مبتنی بر تفکر فردگرایی). همانطور که اشاره شد، هیچگاه نباید برای کشف حقیقت، خود حقیقت را زیر پا نهاد. از آنجا که اجرای عادلانه دادرسی کیفری و احراز تقصیر و بزهکاری به نظام ادله وابسته است، این نظام باید مصون از هر ایرادی باشد که عادلانه بودن دادرسی را مخدوش می‌سازد (مهدوی‌ثابت، ۱۳۹۱: ۴۵). در واقع، برای مقابله با بزهکاری، نباید از روش‌های بزهکارانه و طرّقی که به کار بستن آنها شایسته مقام عدالت نیست بهره جست؛ چنین امری قطعاً نقض غرض است (پورزندمقدم، ۱۳۸۰: ۲۹) و در نتیجه، دادگستری را از مرجعیّت عام تظلمات موضوع اصل ۱۵۶ قانون اساسی دور خواهد کرد.

البته هرچند توجه به حفظ حقوق فردی اشخاص خود یک ایده فردگرایانه است، نفس این عمل از آنجایی که در نهایت به اعتلای اعتماد عمومی به دستگاه قضاوت می‌انجامد، ثمراتی دارد که همان اهداف مدنظر رویکردهای جمع‌گرایانه است. «یکی از راه‌های تقویّت اعتماد اجتماعی حفظ حقوق افراد است و یکی از حقوق اجتماعی افراد حفظ کرامت انسانی و رعایت آزادی‌های فردی است که برای دستیابی به عدالت اجتماعی به آن نیازمندیم. متهم نیز به عنوان جزئی از اجتماع انسانی دارای حقوقی است که یکی از آن حقوق، تحصیل دلایل علیه او به شیوه‌ای کاملاً مقبول و انسانی است که جامعه آن را پذیرفته باشد» (فرخنده، ۱۳۸۵: ۴۹).

بر این اساس، هر دادرس در رفتار خود، به عنوان مسئول و متصدی قدرت عمومی باید بیشتر از افراد دیگر جانب شرافت، صداقت و امانت را نگاه دارد و از توسّل به هر شیوه‌ای که مشروعیت دستگاه قضا را زیر سؤال برده و باعث ترویج بی‌عدالتی و بی‌اعتمادی مردم به

دستگاه قضا و در نهایت سلب اعتبار و مشروعیت از ادله اکتسابی می‌گردد خودداری کند (تدین، ۱۳۹۵: ۱۸۸).

ضرورت حفظ شأن دستگاه عدالت کیفری و خودداری از توسل به شیوه‌های نامشروع در تحصیل دلیل، تنها به قضات دادگاه و دادسرا بر نمی‌گردد. مأموران پلیس نیز که به عنوان ضابطان دادگستری و تحت نظارت دادرسان به تحصیل دلیل می‌پردازند، می‌بایست به اصل مشروعیت در تحصیل دلیل پایبند باشند. چراکه آنان در فرایند تحصیل دلیل ضابط دادگستری به شمار رفته و اعمال انجام‌شده از سوی آنها، اعمال دادگستری به حساب می‌آید و بر این اساس می‌بایست فقط در شرایط و حدود تعیین‌شده توسط قانون عمل نموده و فراتر از آن اقدام ننمایند. شأن و منزلت دادگستری به عنوان سمبل اجرای عدالت در کشورها ایجاب می‌نماید که مجریان عدالت کیفری اعم از پلیس و دادرسان، اولاً از تحریک و برانگیختن افراد به ارتکاب جرم خودداری نمایند و ثانیاً از به کار بردن فریب و خدعه و زور در مقام تحصیل دلیل اجتناب ورزند. شأن دادگستری و ایجاد حس اعتماد در مردم ایجاب می‌کند که مأموران عدالت کیفری علاوه بر اجتناب از دام‌گستری در تحصیل دلایل از خدعه و فریب و یا ابزارهای نوینی که شأن و کرامت انسان را زیر سؤال می‌برند نیز خودداری ورزند (فرخسه، ۱۳۸۵: ۴۹). در حقیقت در تحصیل دلیل می‌بایست اصول اخلاقی و ارزش‌های انسانی مدنظر قرار گیرند.

لزوم رعایت شیوه‌های انسانی و اخلاقی در کسب دلیل، به صراحت در قوانین ایران پیش‌بینی نشده است، ولی از مفهوم برخی از مواد قانونی می‌توان منع کاربرد شیوه‌های متقلبانه و خدعه‌آمیز را استنباط نمود. همچنین در برخی از مواد قانونی و اصول قانون اساسی هرچند اشاره صریح به قاعده نشده است، تلویحاً به نحو ایجابی و سلبی به جنبه‌هایی از این قاعده پرداخته شده است. از جمله اصل ۳۲ قانون اساسی که پیش‌تر به آن اشاره شده و اصل ۱۶۶ قانون اساسی که لزوم مستند و مستدل بودن احکام دادگاه‌ها را بیان می‌کند، نمونه‌های خوبی برای شناسایی لوازم و تبعات قاعده است. همچنین، ماده ۱۹۵ قانون آیین دادرسی کیفری که اغفال یا اکراه و اجبار متهم را ممنوع دانسته است و یا مواد ۳۷۴ و ۴۰۴ همین قانون که از مرجع رسیدگی می‌خواهد که با تکیه بر شرف و وجدان خود به انشای رأی بپردازد از

مصادیق چنین شناسایی هستند. بی‌گمان شرف و وجدان با مکر و حيله و شکنجه و آزار سازگاری نخواهد داشت. همانطور که قبلاً نیز گفته شد، رویه قضایی هم در برخی از آراء بر مشروع و قانونی بودن دلایل تأکید نموده و به صدور حکم محکومیت بر مبنای ادله اثبات دعوی مناسب که از طریق قانونی فراهم و تحصیل شده باشند صحه می‌گذارد (بازگیر، ۱۳۸۰: ۱۰۲).

بر این اساس، می‌توان گفت که اگرچه اصل آزادی تحصیل دلیل، مبتنی بر قابلیت پذیرش و استفاده از هر نوع دلیل کمک‌کننده به کشف حقیقت است، منزلت دادگستری به عنوان یکی از پایه‌های اصل مشروعیت در تحصیل دلیل، استفاده از هر نوع دلیل و ابزاری را بر نمی‌تابد و نتایج حاصل از تحصیل دلیل با توسل به فریب و حيله و یا ابزارهای علمی ناقض کرامت بشری را جهت صدور حکم عادلانه شایسته نمی‌داند. اساساً باید گفت عملیات محیلانه اصل دادرسی منصفانه و مشروعیت تحصیل ادله را نقض می‌کند. هر دادرس در رفتار خود به عنوان مسئول و متصدی قدرت عمومی باید بیشتر از افراد دیگر، شریف، صادق و وفادار باشد و از توسل به هر شیوه‌ای که مشروعیت دستگاه قضا را زیر سؤال برده و باعث ترویج بی‌عدالتی و بی‌اعتمادی مردم به دستگاه قضا و در نهایت، سلب اعتبار و مشروعیت از ادله اکتسابی می‌شود خودداری کند (تدین، ۱۳۹۵: ۱۸۸). چنین ممنوعیتی پیوندی ذاتی با تفکر جمع‌گرایانه‌ای دارد که در بند قبل گفته شد و اساس استدلال این مقاله در جهت لزوم تغییر رویکرد فردی به جمعی به عنوان مبنای استناد به قاعده بطلان دلیل است. این نوع نگاه کلیت مجموعه قضا را دارای مشروعیت بیشتر می‌کند.

نتیجه

محاکمه قوی‌ترین و بی‌رحمانه‌ترین نمایش قدرت عمومی است. نمایش قدرت آشکار در محکمه تکان‌دهنده است. با این حال، اگر هدف دادرسی قضایی تنها اعمال قدرت باشد، هرگز اثری که از آن انتظار می‌رود، یعنی ایجاد نوعی ترس آمیخته به احترام در مردم را نخواهد داشت و اگر چنین ترس و احترامی را در شهروندان ایجاد نکند، مسلماً هرگز نخواهد توانست عملکرد کنترل اجتماعی خود را ایفاء نماید. قاعده بطلان دلیل نتیجه ایجاد توازن

میان چنین رویارویی میان قدرت و مردم است. نماینده جامعه در اقامه دعوی عمومی علیه خاطی دادستان است که از امکانات مختلفی برای اثبات ادعای خود علیه متهم برخوردار است. این امکانات شامل نهاد پلیس و تشکیلات دادرسی می‌شود. با این شرایط در یک طرف دادستان با کلیه امکانات اثبات جرم قرار دارد و در طرف دیگر دعوی عمومی، متهمی خلع سلاح شده که گاهی در بازداشت موقت به سر می‌برد و تنها حامی وی می‌تواند برخوردار از وی از قاعده بطلان دلیل باشد که حقوق وی را تضمین کند. بنابراین، قاعده بطلان دلیل عامل ایجاد توازن و تعادل میان متهم به عنوان فرد و دادستان به عنوان نماینده جامعه در تضمین حقوق فردی خواهد بود.

در کنار حمایت از حقوق فردی متهم، حاکمیت قاعده بطلان دلیل در دادرسی کیفری، مکانیسمی در جهت نظارت بر نحوه اعمال قدرت توسط قوای عمومی خواهد بود و حس اعتماد عمومی را در جامعه ایجاد خواهد کرد. حقوق اساسی و آزادی‌های فردی برای ایجاد تسهیلات در دولت و اداره دولت است و در این قسمت هدف دولت و حقوق مشترک است، زیرا هدف هر دو تنظیم روابط و حفظ نظم و امنیت عامه است. اساساً قانونگذاران و کارگزاران ناگزیر از این هستند که میان بنیادی‌ترین تضمین‌های عدالت کیفری از یک سو و نیاز به قوانین و اقدامات مؤثری که بتوان اقدامات فاسد مجرمانه را اصلاح نمایند و از ارتکاب جرم پیشگیری نماید، تعامل و توازن برقرار نمایند.

تردیدی نیست که به خصوص با اوج‌گیری جنبش‌های حقوق بشری در نیمه دوم قرن بیستم، حقوق به سمت انسانی شدن پیش رفت و از طریق شناسایی ارزش‌های حقوق بشری الزاماتی بر دولت‌ها وارد شد تا در قوانین داخلی و عملکرد خود ملاحظات حقوق بشری را مدنظر قرار بدهند. این تحولات به طور خاص موجب برجسته شدن حقوق فردی در دادرسی‌های کیفری شد و در پناه چنین تحولاتی بود که قواعدی چون قاعده بطلان دلیل ظهور کرد. اما به نظر می‌رسد توسل به رویکرد فردگرایانه نمی‌تواند موجب اعتلای حقیقی عدالت و مشروعیت قدرت عمومی در جامعه شود. از این جهت، تغییر نگرش به سوی یک دیدگاه جمع‌گرایانه می‌تواند راهگشای نظام دادرسی عادلانه باشد. لذا، تحولات اخیر پدیدآمده در نظام‌های دادرسی نشان می‌دهند که ایده پرداختن به قاعده بطلان دلیل دیگر

مبانی قاعده «بطلان دلیل» در حقوق ایران و آمریکا؛ نیکنام | ۱۶۵ |

ناشی از توجه صرف به حقوق فردی و حمایت از شخص انسانی نیست و از اعمال قاعده هدفی بلندنظرانه تر دنبال می شود که همانا ارتقا و بهبود عملکرد دستگاه قضا در جهت حفظ شأن و منزلت دادگستری در اجتماع و افزایش مشروعیت و اعتماد عمومی به نظام دادرسی است، گامی مهم که در تحلیل نهایی به سوی مصلحت عمومی و خیر عام پیش می رود.

ORCID

Yousef Niknam



<http://orcid.org/0000-0002-0315-406>

Amir-Hussein Rahgosh



<http://orcid.org/0000-0002-0860-038>

Mehdi Hooshyar

<http://orcid.org/0000-0002-0860-038>

منابع

الف) فارسی

- آشوری، محمد. (۱۳۸۹). *آیین دادرسی کیفری*، جلد دوم، تهران، انتشارات سمت.
- بابائی، محمدعلی. (۱۳۸۷). «تحوالات نظام دادرسی کیفری در پرتو قانونگذاری اسلامی - انقلابی»، *مجله حقوقی دادگستری*، شماره ۶۳ و ۶۲، صص. ۸۶ - ۶۰.
- بازگیر، یدالله. (۱۳۸۰). *آرای ماهوی دیوانعالی کشور در امور حقوقی و جزایی*، چاپ اول، تهران، انتشارات دانش نگار.
- بیات کمیتکی، مهناز و مهدی بالوی. (۱۳۹۴). «بازخوانی دکترین مصلحت دولت در پرتو نظریه تعادل»، *پژوهش حقوق عمومی*، شماره ۴۷، صص. ۱۵۵ - ۱۲۳.
- پورزند مقدم، پژمان. (۱۳۷۹). *مطالعه تئوری دلیل در دادرسی کیفری*، پایان نامه جهت اخذ درجه کارشناسی ارشد رشته حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه تهران پردیس قم.
- پورزند مقدم، پژمان. (۱۳۸۰). «زرف ساخت دلیل کیفری»، *مجله حقوقی دادگستری*، شماره ۳۴، صص. ۳۲ - ۹.
- تدین، عباس. (۱۳۹۵). *تحصیل دلیل در آیین دادرسی کیفری (مطالعه تطبیقی در حقوق ایران و فرانسه)*، تهران، نشر میزان.
- تدین، عباس. (۱۳۸۷). «نظریه بطلان دلیل در فرایند دادرسی کیفری (با تأکید بر حقوق فرانسه)»، *تحقیقات حقوقی تطبیقی ایران و بین‌الملل (تحقیقات حقوقی آزاد)*، دوره ۲، شماره ۳.

- تدین، عباس. (۱۳۸۸). «گستره‌ی دلیل در دادرسی کیفری ایران و فرانسه»، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۶۷، صص. ۵۵ - ۸۸
- حاجزاده، هادی. (۱۳۹۳). بررسی مفهوم منفعت عمومی، گزارش پژوهشی، پژوهشکده شورای نگهبان.
- حق پرست، شعبان و دیگران. (۱۳۹۶). «منطق اعتبار قاعده حقوقی در منطقه الفراغ»، پژوهش حقوق خصوصی، شماره ۲۱، صص. ۱۴۶ - ۱۱۹.
- خالقی، علی. (۱۳۹۷). آیین دادرسی کیفری، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش.
- راسخ، محمد. (۱۳۹۳). حق و مصلحت؛ مقالاتی در فلسفه حقوق، فلسفه حق و فلسفه ارزش، تهران، نشر نی.
- ساقیان، محمد مهدی. (۱۳۹۳). «تقویت حقوق و آزادی‌های متهم در مرحله تحقیقات مقدماتی آیین دادرسی کیفری مصوب ۹۲»، پژوهش حقوق کیفری، شماره ۶، صص. ۱۱۳ - ۱۳۶.
- سرمست بناب، باقر. (۱۳۸۷)، اصل برائت در حقوق کیفری، چاپ اول، تهران، نشر دادگستر.
- شاملو، باقر. (۱۳۸۳). اصل برائت در نظام‌های نوین دادرسی، مجموعه مقالات علوم جنایی، تهران، نشر سمت.
- صالحی، محمدخلیل و علی افراسیابی. (۱۳۹۷). «جایگاه و حدود اختیارات دادستان در نظام رسیدگی کیفری ایران»، پژوهش حقوق کیفری، دوره ۷، شماره ۲۵، صص. ۲۳۰ - ۱۹۱.
- ضیائی بیگدلی، محمدرضا. (۱۳۹۱)، حقوق بین‌الملل عمومی، چاپ چهل و سوم، تهران، انتشارات گنج دانش.
- طباطبائی مؤتمن، منوچهر. (۱۳۸۲)، آزادی‌های عمومی و حقوق بشر، جلد سوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

فرخنده، علی. (۱۳۸۵). «تحصیل دلیل در حقوق کیفری»، ماهنامه دادرسی، شماره ۵۷، صص. ۴۸ - ۵۳.

فیروزیان حاجی، ابراهیم. (۱۳۹۷). «اصل براءت و حقوق شهروندی و ریشه‌های آن»، مجله پژوهش دینی، شماره ۳۶، صص. ۱۶۵ - ۱۸۲.

قاضی، ابوالفضل. (۱۳۹۲)، *بایسته‌های حقوق اساسی*، چاپ چهل و هفتم، تهران، نشر میزان.

قربانی، علی. (۱۳۸۴). *بررسی رویه قضایی دادگاه اروپایی حقوق بشر در زمینه حق آزادی و امنیت و حق بر دادرسی منصفانه*، رساله جهت اخذ درجه دکتری در رشته حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران. قماش، سعید. (۱۳۸۹). «بنیادهای جرم‌انگاری در حقوق کیفری نوین»، فصلنامه حقوق اسلامی، شماره ۲۴، صص. ۱۷۷ - ۱۴۷.

کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۰)، *فلسفه حقوق*، جلد اول، تهران، شرکت سهامی انتشار. کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۲)، *مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران*، تهران، شرکت سهامی انتشار.

کوشکی، غلامحسین و سحر سهیل مقدم. (۱۳۹۴). «تطبیق فرآیند تفتیش و بازرسی در الگوی دادرسی کیفری ایران و آمریکا»، پژوهش‌های حقوق جزا و جرم‌شناسی، شماره ۵، صص. ۱۳۳ - ۹۵.

گلدوست جویباری، رجب و حیدر فرهمند فر. (۱۳۹۶). «مطالعه تطبیقی ادله علمی در نظام دادرسی کیفری ایران و انگلستان با تأکید بر جرائم علیه تمامیت جسمانی»، تحقیقات حقوقی، شماره ۷۷، صص. ۲۲۷ - ۲۰۵.

منصوریان، ناصرعلی، عادل شیبانی. (۱۳۹۵). «مفهوم منفعت عمومی و جایگاه آن در قانونگذاری ایران»، دیدگاه‌های حقوق قضائی، شماره ۷۵ و ۷۶، صص. ۱۴۲ - ۱۱۷.

مؤذن‌زادگان، حسنعلی، سحر سهیل مقدم. (۱۳۹۵). «قاعده بطلان دلیل در دادرسی کیفری (با تأکید بر حقوق آمریکا)»، مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی، شماره ۷، صص. ۲۶۷ - ۲۴۳.

مولودی، محمد و مهدی حمزه هویدا. (۱۳۹۱). «نظریه‌های حقیقت و کاربرد آنها در دادرسی‌های مدنی»، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۷۹، صص. ۷۳ - ۹۸.

مهدوی ثابت، محمدعلی. (۱۳۹۱). «تحصیل دلیل در حقوق کیفری ایران و اسناد بین‌المللی»، ماهنامه قضاوت، شماره ۷۷، صص. ۵۱ - ۴۵.

ناجی، مرتضی. (۱۳۸۵). «بی‌طرفی در دادرسی کیفری»، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۵۶ و ۵۷، صص. ۷۸ - ۲۹.

یزدیان جعفری، جعفر. (۱۳۸۴). «دام گستری، مفهوم، مبانی و جایگاه آن در حقوق کیفری ایران»، فصلنامه تخصصی فقه و حقوق، سال دوم، شماره ۶، صص. ۱۳۲ - ۱۱۵.

ب) انگلیسی

- Alschuler, Albert W. (2008), "Studying the Exclusionary Rule: An Empirical Classic", *The University of Chicago Law Review*, Vol. 75, No. 4, pp. 1365-1384.
- Ashworth, Andrew (1991), *Principles of Criminal Law*, 4th edition, Oxford University Press.
- Ashouri, Mohammad. (2010), *Criminal Procedure*, Vol. 2, Tehran: Samt Publication. [in persian]
- Babaei, Mohammadali. (2008), "Developments of the Criminal Justice System in the light of Islamic-Revolutionary Legislation", *the Judiciary Law Journal*, Vol. 62&63, pp. 60-86. [in persian]
- Bayat Komitaki, Mahnaz, Mahdi Balavi. (2015). "Reconsideration of the Interest of State Doctrine in the Light of Balance Theory", Volume 17, Issue 47, pp. 123-155. [in persian]
- Bazgir, yadollah. (2001). *Substantive Opinions of the Supreme Court of the Justice in Civil and Criminal Matters*, Tehran: Danesh Negar Publication. [in persian]
- Burger, Warren E. (1964), "Who Will Watch the Watchman?", *American University Law Review*, V. 14, No. 1.

- Carlson, Andrew (2007), "Entrapment, Punishment, and the Sadistic State", *Virginia Law Review*, Vol. 93, No. 4.
- Choo, A. L. T. (1989), "Improperly Obtained Evidence; A reconsideration", *legal studies*, Vol. 9, Issue 3.
- Del Carmen, Rolando V. (2007), *Criminal Procedure; Law and Practice*, 7th edition, Thomson Wadsworth.
- Dijk, P. van and G.J.H. Van hoof (1998), *Theory and Practice of the European Convention on Human Rights*, Kluwer law International.
- Farkhshe, Ali. (2006). "Obtaining Evidence in Criminal Law", *Journal of Proceeding*, No. 57, pp. 48-53. [in persian]
- Ferdico, John N; Fradella, Henry F; Totten, Christopher D. (2009), *Criminal Procedure for the Criminal Professional*, 10th edition, Wadsworth cevgage learnig.
- Firouzian Haji, Ebrahim. (2018). "The principle of innocence and citizenship rights and its roots", *Pazhouhesh dini Journal*, Vol. 36, pp. 165-182. [in persian]
- Ghorbani, Ali. (2005). Examining the jurisprudence of the European Court of Human Rights in the field of the right to freedom and security and the right to a fair trial, Ph.D. thesis in Criminal Law, Tehran University. [in persian]
- Gless, Sabine and Thomas Richter (2019), *Do Exclusionary Rules Ensure a Fair Trial?: A Comparative Perspective on Evidentiary Rules*, Springer Open.
- Grander, Thomas J., Terry M. Anderson (2015), *Criminal Evidence: Principles and Cases*, 7th edition, Cengage Learning.
- Grewell, Justin Bishop (2005), "A Walk in the Constitutional Orchard: Distinguishing Fruits of Fifth Amendment Right to Counsel from Sixth Amendment Right to Counsel in *Fellers v. United States*", *Journal of Criminal Law and Criminology*, Vol. 95, No. 3.
- Hadi, Hajizadeh. (2014). *Examining the concept of public interest*, Research report, Iran Guardian Council Research Institute. [in persian]
- Harris, David (1967), "The Right to a Fair Trial in Criminal Proceedings as a Human Right", *The International and Comparative Law Quarterly*, Vol. 16, No. 2.
- Haqqarast, Shaban et. Al. (2018). "Validity Reasoning of Legal Rules in the Permissible Area", *Private Law Research*, Volume 6, Issue 21, pp. 119-146. [in persian]
- Heydon, J. D. (1973), "The Problems of Entrapment", *The Cambridge Law Journal*, Vol. 32, No. 2, pp. 268-286

- Katz, Michael (1966), "Supreme Court and the States: An Inquiry into Mapp v. Ohio in North Carolina - the Model, the Study, and the Implications", *North Carolina Law Review*, Vol. 45, pp. 119-151
- Khaleghi, Ali. (2018), *Criminal Procedure*, Tehtan: Shahr-e-Danesh Publication. [in persian]
- King, Michael (1981), *The Framework of Criminal Justice*, London: Croom Helm Ltd.
- Oakst, Dallin H. (1970), "Studying the Exclusionary Rule in Search and Seizure", *The University of Chicago Law Review*, Vol. 37, No. 4, pp. 665-757
- McBride, Jeremy (2018), *Human rights and criminal procedure; The case law of the European Court of Human Rights*, 2nd edition, Council of Europe.
- Pejman, Pourzand Moghadam. (2001). "Deep Construction of the Criminal Reason", *the Judiciary Law Journal*, Vol. 34, pp. 9-33. [in persian]
- Pejman, Pourzand Moghadam. (2000). Studying the theory of evidence in criminal proceedings, M. A. dissertation, Tehran University, Qom branch. [in persian]
- Rasekh, Mohammad. (2014). *Right and Expediency; Articles in philosophy of law, philosophy of right and philosophy of value*, Tehran: Ney Publication. [in persian]
- Saghian, Mohammad Mahdi. (2014). "The Reinforcement of Rights of Accused in the Primary Investigation Stage of Criminal Procedure Law (2014)", *Criminal Law Research*, Volume 2, Issue 6 - Serial Number 6, pp. 113-136. [in persian]
- Salehi, Mohammadkhalil, Ali afrasiabi. (2018). "position and powers of prosecutor in criminal proceeding system", Volume 7, Issue 25, pp. 191-230. [in persian]
- Sarmast Bonab, Bagher. (2008). *The Principle of Acquittal in Criminal Law*, Tehran: Dadgostar Publication. [in persian]
- Shamlou, Bagher. (2004). *The Principle of Acquittal in Modern Judicial Systems*, *Articles on Criminal science*, Tehran: Samt Publication. [in persian]
- Tabatabaei Motamen, Manoucher. (2003). *Public Freedoms and Human Rights*, Tehran: Tehran University Press. [in persian]
- Tadayyon, Abbas. (2016). *Obtaining Evidence in Criminal Procedure (Comparative Study in Iranian and French Laws)*, Tehran: Mizan Publication. [in persian]

- Tadayyon, Abbas. (2008). “The Theory of Exclusionary Rule in Criminal Proceedings (with an emphasis on French law)”, *International Law Research*, Vol. 2, Issue 3. [in persian]
- Tadayyon, Abbas. (2009). “The scope of reason in the criminal proceedings of Iran and France”, *the Judiciary Law Journal*, Vol. 67, pp. 55-88. [in persian]
- Turner, Jenia Iontcheva, Thomas Weigend (2019), “The Purposes and Functions of Exclusionary Rules: A Comparative Overview”, in: Gless, Sabine and Thomas Richter (eds), *Do Exclusionary Rules Ensure a Fair Trial?: A Comparative Perspective on Evidentiary Rules*, Springer Open, pp. 255-282.
- Ziaei Bigdeli, Mohammareza. (2012). *Public International Law*, Tehran: Ganj-E-Danesh Publication. [in persian]

پ) پرونده

- Arizona v. Evans, Supreme Court of the United States, 514 U.S. 1 (1995)
- Boyd v. United States, U.S. Supreme Court, 116 U.S. 616 (1886)
- Carroll v. United States, U.S. Supreme Court, 267 U.S. 132 (1925)
- Mapp v. Ohio, Supreme Court of the United States, 367 U.S. 643 (1961)
- United States v. Patane, Supreme Court of the United States, 542 U.S. 630, 2004.
- Weeks v. United States, Supreme Court of United States, 232 U.S. 383 (1914)

استناد به این مقاله: رهگشا، امیر حسین، نیکنام، یوسف & هوشیار، مهدی. (۱۴۰۱). مبانی قاعده «بطلان دلیل» در حقوق ایران و آمریکا. فصلنامه پژوهش حقوق کیفری: 10(38), 139-172. doi: 10.22054/jclr.2021.59422.2295



Criminal Law Research is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.